

نگاهی نو به وزارت در دوره خوارزمشاهیان

هادی بیاتی^۱

چکیده:

شغل وزارت از مهم ترین پست های حساس اداری هر دولتی به شمار می رود. خوارزمشاهیان نیز برای اداره متصرفات وسیع خود مانند سایر حکومت ها از داشتن وزیر میرا نبودند. وزارت از ارکان اصلی حکومت خوارزمشاهیان به شمار می رفت، که معمولاً سعی می شد، فرد لایقی برای این منصب انتخاب شود، چون تحمل بار گران امور مملکت داری بر دوش وزیر قرار داشت. در این دوره نیز رسیدن به وزارت رابطه تنگاتنگی با لیاقت و شایستگی فردی داشت. از مهم ترین وظایف وزیر در این دوره، می توان به نظارت بر امور مالی اشاره کرد. اما ماهیت حکومت در چگونگی اداره امور دیوانی نقش بسزایی داشت، چنانکه اگر ماهیت حکومت نظامی بود، وزیر نیز باید هزینه های لشکری را بیشتر مورد توجه قرار می داد، با توجه به اینکه خوارزمشاهیان به کشور گشایی اهمیت زیادی می دادند، بنابراین نیروی نظامی بیشترین نقش را در حکومت داشت. در این دوره وزیر از ارج و قرب والایی برخوردار بود، چنانکه اصطلاحی که برای وزیر به کار می بردند، اصطلاح خواجه جهان بود. در این مقاله سعی شده به بررسی چرایی اهمیت وزارت در این دوره، چگونگی انتخاب وزیر، وظایف وزیر، مزایای وزارت و خطراتی که شغل وزارت با آن گریبانگیر بود، پرداخته شود.

واژگان کلیدی: وزارت، خوارزمشاهیان، ترکان خاتون.

^۱ کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تربیت مدرس h_bayati52@yahoo.com

جد سلاطین سلسله خوارزمشاهیان انوشتکین غرجه، زر خرید بلکاتکین (غلام ترک) بود. انوشتکین نیز سرنوشتی مانند البکین غزنوی داشت و به مانند او در خراسان پرورش و تربیت یافت و به دلیل لیاقت و شایستگی ترقی نموده، در دربار سلجوقی به مقام طشت داری رسید، (دبیر سیاقی؛ ۱۳۴۶: ۱۱) و همان گونه که جوینی می گوید "هر منصبی وظیفه ای از مالیات ناحیه ای را داشت و بدین سبب درآمد مالیات ناحیه خوارزم در عدد وظیفه طشت خانه مقرر گردید" (جوینی؛ ۱۳۲۹: ۲). انوشتکین به واسطه این مقام، به تدریج در دستگاه ملکشاه سلجوقی ترقی کرد و به شحنگی خوارزم رسید (میرخواند؛ ۱۳۱۷: ۲۲۹). البته باید توجه داشت که بر خلاف قاعده زمان، سلجوقیان خوارزم را به غلام - فرماندهان می دادند نه دودمان سلجوقی، چون ممکن بود آنها در این ولایت دور افتاده شورش نمایند.

بعد از مرگ انوشتکین پسرش قطب الدین محمد در زمان سلطنت برکیارق و سلطان سنجر، والی خوارزم گردیده و به خوارزمشاه موسوم گشت. قطب الدین محمد در مدت ۳۰ سال زمامداریش (۵۲۱-۴۹۱ ه.ق.) همواره مطیع سلجوقیان باقی ماند. وی در دوره حکومتش و برای اظهار اطاعت، یک سال خود به دربار آنان می رفت و سال بعد پسرش اتسز را می فرستاد (میر خواند؛ ۱۳۷۳: ۳۵۵).

پس از مرگ قطب الدین محمد در سال ۵۲۱ ه.ق. سنجر مقام او را به پسرش اتسز داد. (۵۲۱-۵۵۱ ه.ق.) اتسز را مؤسس واقعی حکومت خوارزمشاهیان می دانند. چه او در راه کسب قدرت و ایجاد یک حکومت مستقل تلاش فراوان کرد. (بارتولد؛ ۱۳۵۹: ۶۹۶) دوره حکومت اتسز از جهت نوع ارتباط با دربار سنجر به دو دوره تقسیم می گردد. دوره اول از سال (۵۳۰-۵۲۲ ه.ق.) که مانند پدر فرمانبردار سلطان سنجر بود، اتسز در این سالها خدمتگزار و تابع سنجر بود و در لشکر کشی های وی (از جمله لشکر کشی به ماورالنهر) شرکت می کرد. در این دوران وی بسیار مقرب سلطان سنجر بود. (خواند میر؛ ۱۳۲۲، ۶۲۹) دوره دوم که از ۵۳۰ ه.ق. آغاز گردید همراه با کشمکش و خصومت است. در این مدت سه بار بین اتسز و سنجر جنگ به وقوع پیوست. (جوینی؛ ۱۳۲۹،

۱۰) ولی در اواخر عمر اتسز، و بعد از حمله غزان به سنجر و گرفتاری وی این بار اتسز از سنجر حمایت کرده و استقلال خود را اعلام نکرد. (بارتولد؛ ۱۳۵۹، ۶۳۹) شاید عاملی که اتسز را وادار به این کار نمود این بود که خطر اغزها برای سراسر منطقه ماورالنهر و خراسان شرایط جدیدی ایجاد کرده بود. از این گذشته وجود دولت قراختایی در مجاورت خوارزم تهدیدی جدی برای خوارزمشاهیان بود. از اینرو اتسز بعد از صلح ۵۴۲ هـ.ق تا زمان اسارت سنجر به دست غزها (۵۴۸ هـ.ق.) از تابعیت سنجر خارج نشده و نیروی خود را در جنگ با ترکان غیر مسلمان در منطقه متمرکز کرد و قدرت دفاعی دولت خود را افزایش داد. اتسز پیش از سنجر و در سال ۵۵۱ هـ.ق به عنوان امیر دست نشاندۀ سلجوقیان درگذشت. اقدامات اتسز برای افزایش نیروی نظامی و فتح قلاع مرزی خوارزم و فتح جند ۵۴۷ هـ.ق در ماوراء سیحون، جانشینان او را قادر ساخت تا شالوده یک حکومت مستقل منطقه ای را بریزند. و از شرایط مساعد برای گسترش حوزه قلمرو خود سود ببرند. پس از اتسز پسرش ایل ارسلان جانشین وی شد. (۵۶۸-۵۵۱ هـ.ق.) مرگ سلطان سنجر برای ایل ارسلان فرصت مناسبی پیش آورد تا سیاست پدرش را در تأسیس دولتی مستقل دنبال نماید. از این رو ایل ارسلان در نامه ای که به مناسبت جلوس خاقان ابوالقاسم محمود به وی نوشت، او را همانند یک حاکم همپایه خود، با عنوان دوست مخلص، خطاب نمود. (تویسرکانی؛ ۱۳۳۸، ۱۰۷) در حال که اتسز در نامه های خود به سنجر خویش را بنده او می نامید. (همان، ۶) این امر نماینگر این است که خوارزمشاهیان پس از مرگ سنجر به تدریج از تابعیت دولت سلجوقی خارج شدند و تنها خراجگذار قراختاییان باقی ماندند. پس از مرگ ایل ارسلان (۵۶۸ هـ.ق.) پسر خردسال او سلطان شاه به تخت سلطنت نشست و به کمک مادرش ملک ترکان به اداره امور پرداخت. تکش، فرزند بزرگ ایل ارسلان که جانشینی پدر را حق خود می دانست، برای مقابله با سلطان شاه به قراختاییان پناه برد، (رنه گروسه؛ ۱۳۶۸، ۲۷۸) او بعد از ازدواج با دختر گورخان و پذیرفتن اینکه سالیانه خراجی به آنها بدهد، با کمک آنها تاج و تخت را بدست آورد. (نسوی؛ ۱۳۴۴، ۴۴) سلطان تکش در بسط متصرفات خوارزمشاهی از پدرش پیشی گرفت. او توانست طغرل سوم آخرین سلطان سلجوقی را از میان بردارد ۵۹۱ هـ.ق و بخش اعظم قلمرو آنان را به تصرف خویش در آورد. (حبیب السیر؛

۱۳۲۲، ۶۳۷) با وجود اینکه تکش تاج و تخت خود را مدیون قراختاییان بود اما خود را در موقعیتی می‌دید که از پرداخت باج به آنها خوداری نموده، رسول آنها را که برای دریافت باج آمده بود کشت. این حادثه منجر به جنگ بین خوارزمشاهیان و دولت قراختایی شد. سلطان تکش توانست با غرقاب ساختن سرزمین خویش مانع پیشرفت آنها شده، آنها را به عقب براند. (قفس اغلی؛ ۱۳۷۶، ۱۸۳)

سلطان تکش در سال ۵۹۶ هـ.ق درگذشت. چنانکه پیشتر قبلاً گفته شد او توانست با بسط قلمرو خود در نواحی داخلی ایران و نیز در نواحی شمالی خوارزم دودمان خوارزمشاهی را به یک دولت تبدیل نماید. پس از وی پسرش سلطان علاءالدین محمد به تخت سلطنت نشست (۶۱۷-۵۹۷ هـ.ق.). سلطان محمد که از بینش سیاسی و قابلیت و تدبیر پدر محروم بود، نتوانست با لیاقت و کاردانی از امکانات موجود استفاده نماید. وی با سپاهی که پدرش آن را بوجود آورده بود، توانست مناطق وسیعی را فتح نماید. لیکن از اداره منظم امور امپراطوری وسیعی که به سرعت گسترش یافته بود ناتوان بود (رنه گروسه؛ ۱۳۶۸، ۲۸۴). سلطان در حالی که نتوانسته بود روابط خود را با خلیفه بهبود بخشد، بلکه خصومت را نیز شدت بخشیده بود، و در نتیجه روابطش با طبقه دینی و روحانیون نیز تیره گشته بود، و در زمانی که سپاه نیز تحت نفوذ ترکان خاتون (مادر سلطان) قرار داشت، با هجوم مغول مواجه شد. اگر چه تعداد سپاهیان خوارزمشاهیان بیشتر از مغول بود. اما به خاطر اینکه مناسبات سلطان محمد با فرمانده ترک سپاه خویش خصمانه بود نتوانست از این برتری استفاده نماید. (نسوی؛ ۱۳۴۴، ص ۵۴) بعد از هجوم مغول به قول جوینی "شیطان وسواس، خوف و هراس را چنان بر ضمیر وی مستولی کرده بود که تنها منتدی برای فرار می‌جست" (جوینی؛ ۱۳۲۹، ۱۹۳). این اسکندر ثانی که در این زمان حتی از سرداران خویش نیز در امان نبود، بعد از فرار خود به جزیره آبسکون و در آخر عمر تنها در آرزوی داشتن اسبی بود که بر گرد خیمه او بگردد و بعد از مردن او پارچه‌ای یافت نشد تا او را در آن کفن نمایند (نسوی؛ ۱۳۴۴، ۷۰). سلطان محمد در جزیره آبسکون و در آخرین لحظات قبل از مرگ ولایتعهدی را به پسر بزرگش جلال‌الدین منکبرنی سپرد (همان؛ ۸۴). اما پسران دیگر سلطان به جای اینکه قوای خویش را تحت رهبری جلال‌الدین که رسماً به حکومت

رسیده و آماده مبارزه با دشمن بود، بگذارند هر یک با دیگری به نبرد پرداختند و مسبب آشفتگی و اغتشاش بیشتر شدند (بیانی؛ ۱۳۵۳: ۵۱). پسر کوچک سلطان محمد (رکن الدین) که برای تصرف اصفهان نبرد می کرد به محض اطلاع از تهاجم دوم مغول، به ری و فیروز کوه گریخت و سرانجام نیز بدست این قوم به قتل رسید (نسوی؛ ۱۳۴۴، ۸۹). غیاث الدین فرزند دیگر سلطان محمد بر سر جانشینی پدر با جلال الدین مبارزه می کرد در زمان فرار جلال الدین به هند، بر عراق و خراسان و مازندران مسلط شد ولی جلال الدین بعد از بازگشت توانست نواحی متصرفی را از او پس بگیرد. غیاث الدین سرانجام بدست براق حاجب در کرمان به قتل رسید (همان، ۱۷۶)، و جلال الدین در ایران بی رقیب گردید. جلال الدین با اینکه مردی شجاع بود ولی به جای اینکه تمام قوای خود را صرف مبارزه با مغول نماید و زمام امور را بدست اشخاص لایق بسپارد از یک طرف وقت خویش را صرف حمله به نواحی مختلف نموده و از طرف دیگر در رأس کار افرادی را گمارد که شایستگی و حسن نیتی نداشتند (همان، ۲۶۳). اقدامات جلال الدین بر ضد مغول نه تنها فایده ای به حال مردم نداشت بلکه باعث افزایش قتل و غارت و خرابی از جانب لشکریان چنگیز گردیده موجب شد برخی از شهرهای شرقی ایران دوباره و چند باره مورد هجوم قرار گیرند و مغول ها به نواحی داخلی ایران نفوذ نمایند. عاقبت جلال الدین در حال فرار از برابر مغولان در ۶۲۸هـ ق در میارفارقین بدست کردی کشته شد (همان، ۲۷۹).

وزارت در دوره خوارزمشاهیان:

۱- مفهوم وزیر: اگرچه مفهوم واژه وزیر روشن و واضح است. لیکن در اینجا لازم است معانی این واژه در قاموس لغات بیان شود. وزیر را برخی مشتق از وزر به معنی بار گرفته اند و وزیر را حامل بار معنی می کنند و می نویسند: "تحمل بار گران امور مملکت داری روی دوش وزیر قرار دارد" (دهخدا؛ ۲۳۱۴). برخی وزیر را از وزر می دانند که به معنی کوه بلند، دست آویز، ملجاء و پناهگاه است و می نویسند: "وزیر آن شخصی است که شاه به اندیشه و رأی او پناه می برد و به تدبیر او توسل می جوید" (ابن طقطقی؛ ۱۳۶۰، ۱۱۲).

اهمیت شغل وزارت:

سلاطین و خلفا برای اداره متصرفات وسیع خویش و انجام امور حکومتی، نظامی و اداره جامعه نیاز به دستیاران و مشاوران و معاونانی داشتند، بخصوص که اگر شرکت پادشاه در امور سیاسی محدود بود و یا اداره امور دولت را فرا نگرفته بود، نقش وزیر لایق و مجرب بسیار حائز اهمیت می گردید. بنابراین مهمترین مشاغل کشوری، پس از خلفا و سلاطین برعهده متصدیان دیوان وزارت بود و سایر سازمان ها و روسای آنها تابع این دیوان بودند. در زمان خوارزمشاهیان نیز مانند سایر سلسله ها این مقام وجود داشت. در دولت خوارزمشاهیان به وزیر یا شخص دوم مملکت خواجه جهان می گفتند. البته گاه پیش می آمد که شخصی تصدی این مقام را داشت بدون اینکه اصطلاح وزیر برای وی به کار برود. مثلاً در زمان سلطان جلال الدین منکبرنی، با آنکه شرف الملک فخر الدین علی جندی وظایف وزیر را بر عهده داشت، سلطان جلال الدین تنها وی را شرف الملک خطاب می کرد (نسوی؛ ۱۳۴۴، ۱۳۷). بهاءالدین محمد بغدادی، که از دبیران سلطان تکش بود. در کتاب خود التوسل الی الترسل درباره اهمیت منصب وزارت، چنین می نویسد: "چون از راه قیاس شناخته ایم و به تجربت معلوم کرده که قواعد جهان داری و استحکام دعایم کامکاری به منصب وزارت مفوض و موکد است، و بیشتر کارهای معظم از کمال کفایت و فور هدایت ایشان، چه که مصالح مملکت بی جریان قلم ایشان قرار نگیرد و مصایب دولت بی اقتباس رأی روشن ایشان، روشن نگردد و دستکاری تیغ را دستکاری قلم از لوازم است" (موید بغدادی؛ ۱۳۷۵: ۷۹).

شیوه انتخاب وزیر:

باید توجه داشت آنچه ما به عنوان دیوان وزارت در دولت خوارزمشاهیان شاهد آن هستیم (که امور کشوری و احیاناً لشکری را بر عهده وزیر می گذاشت) در عهد سامانیان ترقی و توسعه کافی یافته بود و حتی وقتی از طریق غزنویان در خراسان به آل سلجوق و از آنان به خوارزمشاهیان انتقال یافت، در شرایط سیاسی آن زمان تغییر قابل ملاحظه ای لازم نبود.

مقام وزارت و سایر مشاغل دولتی مخصوص طبقه خاصی نبود، بلکه تمام افرادی که لیاقت و استعداد داشتند می توانستند به کارهای دولتی اشتغال ورزند و با ابزار لیاقت تا مقام وزارت پیش بروند، البته اینگونه معمول بود که وزیر از طریق خدمت در مقامات پایین دیوانی به مقام وزارت برسد. گاهی نیز افراد پس از اینکه مدتی را در دیوان یکی از امیران و یا شاهزادگان خدمت می کردند وارد دیوان عالی می شدند. مقام وزارت به واسطه اهمیتی که داشت می توانست در خانواده ای به صورت موروثی باقی بماند. ما در دولت خوارزمشاهیان نیز مانند سایر سلسله ها به وزارت موروثی بر می خوریم. مثلاً نظام الملک محمد بن مسعود هروی (وزیر سلطان محمد خوارزمشاه) پسر وزیر سلطان تکش بود (منشی کرمانی؛ ۱۳۶۴، ۹۵).

در حکومت خوارزمشاهیان، سلاطین خوارزمشاه باری فرزندان خویش (که به عنوان حاکم به نواحی مختلف کشور گسیل می داشتند) نیز افرادی را به عنوان وزیر انتخاب نموده و همراه آنان به آن ناحیه می فرستادند. مثلاً سلطان محمد خوارزمشاه که سرزمین های غزنه و بامیان، بست و زمین داور، را به پسر خود جلال الدین واگذار نموده بود. شمس الدین شهاب الدین الب را به عنوان وزیر او معین نمود. اما بواسطه علاقه ای که سلطان محمد به جلال الدین داشت، او نزد پدر ماند و شهاب الدین به عنوان وزیر و نایب جلال الدین این منطقه را اداره می کرد (نسوی؛ ۱۳۴۴، ۳۸). آنچه به خصوص در این دوره در مورد انتخاب وزیر نمود عینی تری داشت دخالت امرای سپاه و نیز شخص ترکان خاتون بود. مثلاً این دخالت بدان حد بود که ترکان خاتون سلطان را واداشت تا وزارت محمد بن صالح را که از غلام زادگان وی بود بپذیرد و حتی بعد از چند سال سلطان وزیر را معزول کرد ترکان خاتون با استقبال تمام او را پذیرا شد و محمد بن صالح در دربار اختصاصی ترکان خاتون سمت وزارت یافت (همان، ۴۵-۴۸).

وظایف وزیر:

در این دوره نیز سلطان خوارزمشاه وظایف خود را در دیوان به وزیر واگذار کرده بود، که در اوج قدرت خود بر تمام جنبه های دیوانی نظارت داشت. دیوان وزارت عالی همه تشکیلاتی حکومتی را دربر می گرفت، اما در میان وظایف این دیوان صدور فرامین و

احکام، تشکیلات مالی و تشکیلات قضا اهمیت بیشتری داشت (بغدادی؛ ۱۳۷۵، ۸۰-۸۳). وظیفه اصلی وزیر به عنوان رئیس دیوان، نظارت بر امور مالی بود. از جمله او منابع درآمد را تنظیم می کرد و می بایست بدون لطمه وارد آوردن به رفاه کشاورزان عایدات را افزایش دهد. او وظیفه داشت در آمد دولت را در سطح بسیار عالی حفظ نموده و ذخیره مالی کافی برای هزینه های احتمالی و غیر قابل پیش بینی داشته باشد. به دلیل ماهیت نظامی این دولت، که به تصرف سرزمین ها و گسترش محدوده خود می پرداخت، وزیر می بایست تدابیر لازم مالی را برای لشکر کشی ها اتخاذ می نمود (همان، ۸۰-۸۳).

صدور فرامین و احکام، از دیگر وظایف وزیر بود. وزیر در حکم رئیس تشکیلات اداری کارهای زیادی انجام می داد. از جمله وظایف وی در این محدوده می توان به هدایت و ارشاد روابط سلطان با سایر حکام و از جمله خلیفه اشاره نمود. وزیر مکاتبات دربار با حکام دیگر از طریق دیوان انشاء و طغرا ارتباط برقرار می کرد و افرادی از جانب او یا سلطان در مقام یک فرستاده رسمی به نزد خلیفه اعزام می شدند. در دولت خوارزمشاهیان وزیر در انتخاب قاضی القضاة دخلت داشت. او اغلب بر نهادهای مذهبی و اوقاف نظارت داشت و در تشویق علما و تأسیس مدارس نیز کوشش می نمود. وزیر اغلب علاوه بر وظایف خود در دیوان اعلی و دیوان مظالم نیز حضور داشت، که محکمه ای برای رفع ظلم و ستم از رعایا بود (در واقع وزیر به نیابت از طرف سلطان محکمه مظالم بر پا می کرد و نظارت او بر نهاد مذهبی که به نیابت سلطان به او واگذار می شد ربطی به ریاست دیوانسالاری وی نداشت). وزیر بر نهاد مذهبی نظارت عمومی داشت و این نظارت بیشتر به دلیل عایدات قابل توجهی بود که از راه اوقاف حاصل می شد. از جمله دیوانهای دیگری که تحت نظارت کلی وزیر بود، دیوان خاصه و اوقاف جایگاه ویژه ای داشتند. دیوان خاصه به اراضی خالصه و احتمالاً امور مربوط به کارهای شخصی سلطان رسیدگی می کرد، ولی با وجود این وزیر متصدی خزانه سلطان نبود و معمولاً خزانه داری وجود نداشت که فقط در قبال سلطان مسئول بود. موقعیت دیوان اوقاف در پرده ابهام است این دیوان به طور مسقیم تحت نظارت قاضی القضاة و قاضی الممالک قرار داشت ولی عموماً وزیر بر آنها نظارت داشت (همان، ۸۱-۸۵). وزیر به عنوان رئیس

تشکیلات مالی می توانست درآمد موقوفاتی را که متعلق به حکام و والیان سابق بود در جاهای مختلف خرج نماید. مثلاً به دلیل ماهیت نظامی این سلسله می توانست آنها را خرج لشکرکشی های سلطان نماید.

مزایای وزارت:

بدیهی است که سلطان به تنهایی نمی توانست مراقب دستگاه اداری متصرفات وسیع خویش باشد، بنابراین این وظیفه را به وزیر و دیوانهای تحت امر وی محول نموده بود. از این رو وقتی در زمان سلجوقیان نظام الملک خود را شریک در حکومت سلطان می داند با او هم عقیده می شویم. نظام الملک که برای شغل وزارت اهمیت فراوانی قائل بود در این باره می گوید: "و از احوال وزیران باید پرسید که شغل ها بر وجه می رانند یا نه، که صلاح و فساد پادشاه و مملکت، بدو باز بسته باشد، که چون وزیر نیک روش و نیک رأی باشد مملکت آبادان بود و لشکر و کشور خشنود و آسوده و پادشاه فارغ و چون بد روش باشد، در مملکت آن خلل تواند کند که نتوان گفت، همیشه پادشاه سرگردان بود و رنجور دل و ولایت مضطرب" (نظام الملک؛ ۱۳۶۹، ۲۰۳).

غزالی در نصیحه الملوک، وزیر با کفایت و شایسته و عادل را مکمل پادشاه می داند و خود رأی را سبب شکست در ملک می شمرد (غزالی؛ ۱۳۵۱، ۱۷۵). بهاءالدین محمد بغدادی (رئیس دیوان انشای سلطان تکش) معتقد است "آنچه ملک را پایدار می دارد اندیشه صواب است و ثبات دولت هرگز بدون وزیری که خزینه اسرار شاه بوده و پادشاه دل در رأی خردمندان او بسته و مصلحت کشور را به سپرده باشد وام نمی گیرد" (بغدادی؛ ۱۳۷۵، ۷۹).

از مزایای وزارت دولت خوارزمشاهیان که نسوی در کتاب خود سیرت جلال الدین ذکر کرده است اینکه "وزیر را خواجه خطاب نمایند و در روز بار در دست راست نشانند. و هر که را نظام الملک یا شرف الملک خوانندی یعنی به ملک اضافه کردند، باید که بر خواص خاص نشست، و از عادات وزرا این است که چون در دیوان به جای وزارت نشسته باشد، جهت کسی قیام نکردی، اگر چه ملک بودی، تا ناموس منصب برقرار ماند. چه مقام وزیر، قائم مقام سریر است و حرمت آن باید نگه داشتن. و همچنان وزرای

ماضی در وقت سواری چهار حربه دست ها در زر گرفته پیش بر می گفتند". اینها از جمله امتیازات وزرای این دوره بود که نسوی ذکر می کند. اما این امتیازات شامل حال همه وزیران نمی شد و نسوی از شرف الملک نام می برد که این امتیازات از وی گرفته شده بود. او (شرف الملک) به جای نشستن در دست راست سلطان در مقابل وی می نشست، جزء بر خوان عام نمی نشست، برای ارباب مناصب از جای بر می خواست، پشتی و مسند نداشت و پیش او در وقت سواری چهار حره زر نمی گرفتند(نسوی؛ ۱۳۴۴، ۱۳۶).

خطرات شغل وزارت:

شغل وزیر پیوسته شغل ناپایدار بود. خواجه نصیر الدین طوسی معتقد است که کاری که مشکل تر از وزارت سلطان وجود ندارد چون "به مکان او مناقصت بسیار کنند و حساد او اولیای سلطان باشند که در منازل و مداخل با هم مساهم و مشارک باشند و پیوسته طامعان منصب او منتهز فرصتی، حبایل باز کشیده و مترصد ایستاده" (نصیر الدین طوسی؛ ۱۳۳۴، ۳۱۹). کسانی که قبول خدمت وزارت می کردند و یا به خدمت دولتی نائل می آمدند غالباً مردمانی متهور بودند که برای کسب مال و جاه در این راه پر خطر گام می نهادند. مطالعه تاریخ وزرای ایرانی چه در دوره خلفای عباسی و چه سلسله مستقل ایران بعد از اسلام نشان می دهد که کمتر وزیری جان سالم برده است، بلکه اکثر متصدیان این شغل یا در اثر تجاوز نامحدود به حقوق مردم و یا در نتیجه ثروت و قدرت فراوان که کسب نموده بودند و یا به جهت دیگر مورد غضب خلیفه و یا سلطان واقع شده و به طور وحشتناکی مقتول و یا زندانی می شدند. و آنچه در مدت زمامداری به زور یا تجاوز از مردم بینوا گرفته بودند، سلطان به تصرف خویش در می آورد. در همین مورد نسوی در سیرت جلال الدین آورده است که فخرالدین "بعد از چهار سال که در وزارت جند بود پشت رعیت را به ظلم خود گرانبار گردانید و حیف ها آشکار گشته، هنگامی که سلطان (علاءالدین محمد) متوجه بخارا شد و بر جند گذشت همه به دادگاه حاضر شدند و فریاد شکایت آغاز کردند، سلطان فرمود آن خاکستر بد کردار را جزا خواهند تا عبرت ظالمان دیگر شود" (نسوی؛ ۱۳۴۴، ۱۳۵).

به همان اندازه که امتیازات و افتخارات زیر عالی بود، به همان اندازه نیز این مقام در معرض مخاطره و ناپایدار بود، وزیر و وابستگان وی مانند سپری بین سلطان و پسرانش مجبور بودند هوی و هوس این یکی و سوءظن آن یکی را تحمل نمایند به علاوه بک وزیر شایسته و اهل نیز به علت ماهیت نظامی دولت همیشه در مظان بی اعتمادی و نفرت امرا بود. و به او به دیده خطری بالقوه نسبت به جاه طلبی هایشان می نگریستند. و از طرفی وزیر مجبور بود برای حفظ قدرتش به وسایلی چون فرصت طلبی و ظلم و ستم متوسل شود و مخالفان و حتی گاه حامیان خویش را برنجانند. به عنوان مثال نسوی در سیرت جلال الدین درباره فرصت طلبی شرف الملک (وزیر سلطان جلال الدین) می گوید که در یکی از حمله های مغول به لشکر سلطان، که به موجب فرار سلطان جلال الدین گردید، وزیر که موقعیت را برای جدایی از سلطان و پیوستن به ملوک دیگر مناسب می دید، شروع به نوشتن نامه به ملوک اطراف از جمله علاءالدین کیقباد و ملک اشرف نمود. و در آن نامه ها به آنها نه تنها قول داد که منطقه اران و آذربایجان را به آنها خواهد سپرد، بلکه پا را از این فراتر گذاشته، سلطان خویش (جلال الدین) را "مخدول ظالم" نام نهاد. چون تعدادی از این نامه ها به دست سلطان جلال الدین افتاد کینه وزیر را به دل گرفت و عاقبت شرف الملک جان بر سر این دسیسه نهاد(همان، ۲۵۰).

وزیر در شغل خود امنیتی نداشت و به اراده سلطان و به هیچ علتی ممکن بود از سمت خود برکنار شود، وزیر خادم کشور نبود، بلکه چاکر سلطان بود. بنابراین باید رضایت وی را جلب می کرد و این کار ساده ای نبود، زیرا سلطان به دلیل ماهیت خودکامگی قدرت، ناگزیر به نفوذ وزیر حسادت می ورزید. به عنوان مثال صدر الدین محلی، که وزیر بود و با اینکه در رعایت فضل و ادب کوشش فراوان می نمود، در اواخر عمر دچار مواخذه سلطان گردیده از مسند وزارت خلع و به زندان رفت و طولی نکشید که در حبس مرد.(خواندمیر؛ ۱۳۳۹: ۶۴۱) گاهی وزیر مورد دشمنی گروهی خارج از حاکمیت قرار می گرفت و گاه جان بر سر عقیده و آرمان خویش می داد. صدر الدین محمود بن علی هروی که وزیر سلطان تکش خوارزمشاه بود، به مبارزه با ملاحده برخاسته بود (که دوران مبارزات این وزری متعصب با ملاحده در تاریخ ایام سلطنت تکش معروف می-

باشد) تا آنجا که وزیر پیوسته سلطان را به استیصال ملاحده و تخریب قلاع آنان تحریک می کرد. و چون ملاحده به خصومت باطنی این وزیر پی برده بودند و کلیه بدبختی های خود را در نتیجه نفوذ معنوی نظام الملک بر سلطان می دانستند، لذا جمعی از ملاحده در زمانی که سلطان قصد فتح قلاع آنان را داشت او به ضرب کارد از پای درآوردند (منشی کرمانی؛ ۱۳۶۴: ۹۵).

مشکل دیگری که می توانست تا حدی گریبانگیر وزیر شود مداخلات سلطان بود. مداخله سلطان در کارها این احساس را که با تضعیف موقعیت وزیر، سلطان دیگر به او عنوان یک نفر رابط اتکا نکرده و به طور غیر مستقیم با سران دیوان های مختلف کنار می آید، موجب رنجش وزیر و احياناً ناسازگاری او با رؤسا می گردید، که این خود یک نوع جنگ قدرت را در کشور به وجود می آورد. مثلاً نسوی از دشمنی شرف الملک وزیر با خود می گوید: "عداوت و بوالعجبی وزیر که با چندین سوابق و لواحق جان سپاری که در هوای و لوای او نموده بودم و شمه آن بیش از آن است که شرح بپذیرد به خون من تشنه گشته بود و هر روز را قصد عداوت میان بسته و ای بس که به انواع تلاف کرد دل او بر آمدم، و از گناه نا کرده استغفار و اعتذار نموده" (نسوی؛ ۱۳۷۰، ۱۳-۱۲). به هر حال در این دوره نیز شغل وزارت از پر مخاطره ترین شغل ها بود و وزیر ممکن بود جان بر سر گناه نا کرده بگذارد (مانند شهاب الدین الب وزیر سلطان جلال الدین) شهاب الدین به تصور اینکه سلطان جلال الدین مرده است به هند رفت و مدتی در هند وزارت قباچه را برعهده داشت. چون سلطان به هند رفت و دانست که وزیرش در نزد قباچه است از او خواست وزیر را به جانب او بفرستد. اما قباچه چون اسرار حکومت خود را با شهاب الدین گفته بود او را کشت (نسوی؛ ۱۳۷۰: ۱۱۷). اما با همه این احوال امتیازات وزارت چیزی بود که مانع از عبرت گیری وزرای بعدی از سرگذشت اسلاف خویش می گذشت.

وزرای سلسله خوارزمشاهیان:

در منابعی که به ذکر وزرای عهد خوارزمشاهی پرداخته اند، تنها از پنج وزیر سخن می گویند و از صدر الدین مسعود بن علی هروی وزیر سلطان تکش شروع می نمایند. چون سلطنت واقعی خوارزمشاهیان در زمان تکش و بعد از کشته شدن طغرل سوم، آخرین

بازمانده سلجوقیان بوده، از وزرای این زمان به بعد سخن می گویند. و از وزرای قبل از سلطان تکش سخنی به میان نیامده است (منشی کرمانی؛ ۱۳۶۴، ۹۴).

۱- صدر الدین مسعود بن علی هروی را سلطان تکش به واسطه دانش فراوان، صفای ضمیر و اینکه سرآمد مشاهیر بود به وزارت خویش برگزید و دست او را در کارهای دیوانی باز گزارد (خواند میر؛ ۱۳۲۲: ۲۳۱). او نیز توانست اوضاع پریشان کشور را که به واسطه حمله غزها و مساعل دیگر پریشان گشته بود سامان دهد. "انوار معدلتش و جنات روزگار صغار و کبار هر بلاد و دیار را فرا گرفت، و در تقویت احکام شریعت مصطفوی مساعی مشکور به جای آورد" (همان، ۲۳۲).

ابن اثیر نیز او را مردی پارسا و بسیار نیکوکار و نیک رفتار می دانست و می گوید او شافعی مذهب بود و برای شافعیان در مرو مسجدی ساخت که بر مسجد جامع حنفیان مسلط بود. پیشوای حنفیان مرو به خشم آمده و گروهی از اوباش را جمع کرد و آنجا را آتش زد. تکش چون آتش زدن مسجد جامع مرو را شنید، به خشم آمده پیشوای حنفیان و گروهی که این کار را نموده بودند احضار و مبالغه گزافی از ایشان گرفت. و زیر مذکور همچنین مدرسه و مسجد جامع بزرگی در خوارزم ساخت و کتابخانه ای را نیز برای آن تأسیس نمود (ابن اثیر، ۱۳۷۵، ۱۵۹). این وزیر همواره سلطان تکش را به تخریب قلاع ملاحظه ترغیب می نمود و سلطان نیز در فکر انجام چنین کاری بود. ملاحظه چون دشمنی سلطان را با خود نتیجه اهتمام وزیر می دانستند. "هم در هفته فداییان بر ممر سرایی که وزیر می رفت نشستند، چون وزیر از سرای بیرون آمد از ملاعین یکی بر پشت وزیر زخمی زد و دیگری از جانب دیگر کاردی بر سرش زد چنانکه در حال جان بداد (۵۹۶ ق)،" (جوینی، ۱۳۲۹، ۳۲).

از وقایع عجیب مربوط به این وزیر آنکه او با حاجب کبیر، شهاب الدین مسعود خوارزمی، و نیز حمید الدین عارض زوزنی دشمنی داشته و سلطان را نیز بر ضد آنها تحریک کرده، فرمان قتل آنها را دریافت کرده بود. وزیر توانست عارض را به قتل برساند. اما پیش از اینکه بتواند خون حاجب را بریزد خود بدست ملاحظه کشته شد. (همان، ۲۳۲) راوندی سلطان تکش را عامل قتل وزیر می داند و معتقد است چون وزیر از میاجق حمایت می کرد به دستور خود سلطان توسط ملاحظه به قتل رسیده بود،

(این احتمال بسیار ضعیف است، چون سلطان بعد از قتل وزیر بسیار آزرده خاطر گردید و تصمیم گرفت به طور بی‌امان به تعقیب ملاحظه بپردازد). تکش بعد از قتل وزیر سپاهی برگزیده ترتیب داد و فرماندهی آن را به ولیعهد خویش قطب الدین محمد واگذار کرد، و فرمان داد بلافاصله اقداماتش را شروع کند و خود با سپاه دیگر به راه افتاد، اما اجل به وی مهلت نداد.

۲- نظام الملک صدر الدین علی بن سعد الدین مسعود: بعد از کشته شدن سعد الدین مسعود سلطان تکش این وظیفه را بر عهده فرزند وی، صدر الدین علی گذارد. بنا به نوشته ابن اثیر وی در زمان انتصاب به وزارت سن کمی داشته است و خوارزمشاه برای رعایت حق پدر وزارت را به او سپرد. برخی به او گفتند که از وزارت استعفا بدهد، او نیز برای سلطان پیغام فرستاد و گفت: "من پسر سردسال هستم که شایستگی این مقام بزرگ را ندارم، بهتر است سلطان کسی را انتخاب نماید که شایسته باشد تا زمانی که من بزرگ شوم و آن وقت اگر من شایستگی این کار را داشتیم در خدمت سلطان خواهیم بود، خوارزمشاه جواب داد، تو را از این کار معاف نمی‌کنم تو وزیر من هستی و باید در کارها به من رجوع نمایی و از من دستور بگیری. بدین ترتیب هیچ یک از کارهای وزارت متوقف نمی‌ماند" (ابن اثیر، ۱۳۷۵، ۱۵۹). در نامه ای که سلطان تکش بای امرای اصفهان فرستاد، بعد از اعلام اینکه وزیر بدست ملاحظه به شهادت رسیده است می‌گوید: "و ما حق اکید که در ذمت همت مبارک متوجه داشت در باب فرزند شایسته، بایسته و خلف صدق او صاحب کبیر، نظام الملک خواجه جهان، حرسه الله رعایت فرمودیم، چنانکه امتداد روزگار باقی بماند بر همان مکارم اخلاق، این منصب عالی و مکان بلند به او ارزانی داشتیم، با همان قواعد و رتبت". و از آنها می‌خواهد که حقوق و حرمت او را به بهترین وجهی حافظ باشد. این وزیر نیز مانند پدر در گسترش عدل و رعایت اصحاب علم و فضیلت می‌کوشید. بعد از درگذشت سلطان تکش او به مدت ده سال وزارت پسر او سلطان علاءالدین محمد را عهده دار بود. در اواخر عمر دچار مواخذه سلطان گردیده از وزارت خلع و به زندان رفت و در همان جا مرد (۶۰۷ ق)، (خواندمیر، ۱۳۳۹، ۲۳۳).

۳- نظام الملک محمد بن صالح: پس از عزل نظام الملک علی بن سعد الدین مسعود سلطان محمد خوارزمشاه برای تعیین جانشین وزیر با مادرش به مشورت پرداخت و او نیز ناصرالدین محمد را که از غلامزادگان خود وی بود، به سلطان توصیه نمود. طبیعی بود که سلطان محمد در مقابل این خواسته نیز نمی خواست کاری بکند(نسوی؛ ۱۳۴۴: ۴۲). نویسنده نسائم الاسحار معتقد است که این وزیر "به غیر از حسن خط که بسیار نیکو می نوشتو جود و کرم فراوان، هنر دیگری نداشت و مدت هفت سال به عنوان وزیر این سلطان با استقبال حکومت نمود"(منشی کرمانی؛ ۱۳۶۴، ۹۶). به هر حال سوء استفاده های مالی ناصر الدین محمد و حکایت و اخاذی های وی از مأموران دولت که هر روز افزایش نیز می یافت به گوش سلطان هم می رسید، وضعیت تا بازگشت سلطان از عراق ادامه پیدا کرد. در این هنگام که دیگر کاسه صبر سلطان لبریز شده بود، او را از وزارت معزول نمود. نسوی جریان را به این صورت آورده است که سلطان در نیشابور، صدر الدین جندی را به عنوان قاضی نیشابور برگزید و چون می دانست که نظام الملک ناصر الدین وزیر از قاضی صدر الدین سکه های طلا و هدایای دیگر مطالبه خواهد کرد به او دستور داد که به هیچ عنوانی و اسمی نباید به کسی چیزی تقدیم نماید. اما چندی بعد وزیر به وسیله شخصی که فرستاده بود به قاضی تذکر داد که اهمال درباره وزیر خطراتی را در بر خواهد داشت، قاضی به ناچار چهار هزار سکه طلا برای وزیر ارسال داشت، سلطان که به وسیله جاسوسان آگاهی یافته بود، قاضی را حضاار نموده و از او پرسید برای وزیر چه فرستاد است، قاضی انکار نموده به سر سلطان قسم خورد که چیزی نفرستاده است، آنگاه سلطان کیسه ها را که از وزیر گرفته بود در جلوی قاضی نهاد و هر دو را معزول نمود (مدت منصب قضاوت صدر الدین فقط یک روز بود و در همان روز انتصاب معزول شد)،(نسوی؛ ۱۳۴۴: ۴۲-۴۴).

به خوبی مشاهده می شود که خوارزمشاه مغرور، که قدرتش تحت الشعاع نفوذ و اقتدار ترکان خاتون بود کاری به جزء عزل و دور ساختن وزیر از خویش نمی توانست بکند. وزیر معزول با سرعت به طرف خوارزم روانه شد و وقتی به گرگانج رسید، ترکان خاتون فرمان داد از کوچک و بزرگ و فقیر و غنی، تمام اهالی باید برای استقبال از وی حاضر شوند. در گرگانج ناصر الدین محمد از طرف ترکان خاتون به وزارت اوزلاغ شاه (ولیعهد

سلطان محمد) تعیین گردید. این امر برای سلطان محمد بسیار ناراحت کننده بود و در این اندیشه بود که چگونه می تواند او را ادب نماید، وقتی سلطان شنید که وی (محمدبن صالح) عامل او را در حوالی خوارزم توقیف نموده و او را مجبور به پرداخت مبلغ فراوانی پول نموده است، بسیار خشمگین شده امیر عزالدین طغرل را مأمور نمود به خوارزم رفته سر ناصر الدین محمد را با خود بیاورد، ترکان خاتون که متوجه منظور طغرل از آمدن به خوارزم گردیده بود، او را به دربار آورده مجبور نمود با صدایی بلند که همگان بشنوند، سلام سلطان را به وزیر ابلاغ نموده، از قول او بگوید غیر از تو وزیری ندارم. برای طغرل چاره ای جز انجام خواسته ترکان خاتون نبود. فرامین ناصرالدین در خوارزم، خراسان، مازندران و سایر بلاد کماکان نافذ بود. وی در وقتی که وزیر سلطان محمد بود، پیشاپیش او چهار نیزه طلایی حرکت می دادند. (این از جمله امتیازات وزیران در زمان خوارزمشاهیان بود) حال ترکان خاتون این نیزه ها را به هشت افزایش داده بود، و بر سایر علایم وزارت وی نیز افزوده بود. مثلاً عنوان خواجه جهانی را به خواجه بزرگی تبدیل نمود (وزراء سلاطین خوارزم را خواجه و خود سلطان را خداوند جهان می گفتند). نسوی جریان عزاداری وی را چنین به اتمام می رساند " و اکنون باید عبرت گرفت که پادشاهی قاهر با آن عظمت که تسخیر جباریه و اکاسر کرده بود از شفاء غیظ خود در باب غلامی از غلامان خویش قاصر باشد" (همان، ۴۵-۴۸). این وزیر تا زمان حمله مغول نیز در نزد ترکان خاتون به سر می برد و همراه با او به قلعه ایل مازندران پناه گرفت، با تسخیر قلعه بدست مغول او نیز به اسارت آنان در آمد چون به چنگیزخان گفتند این وزیر مطرود سلطان بوده است او را مورد احترام قرار داد و حتی گاهی او را برای محاسبات مالیاتی برخی از نواحی مأمور می کرد. عاقبت این وزیر خودکامه جان بر سر عشق دختری از پرندگان حرم سلطان محمد نهاد که در زمان هجوم مغول اسیر سپاهیان چنگیز شده بود و خان مغول او را به فرد دیگری بخشیده بود و محمد بن صالح نمی توانست از او چشم بپوشد (عباس اقبال؛ ۱۳۷۶: ۴۴).

سلطان محمد خوارزمشاه پس از خلع نظام الملک محمد بن صالح دیگر کسی را به شغل وزارت گماشت و به طور بی سابقه و برای اولین بار اجرای وظایف وزیر را به گروهی مرکب از شش تن از درباریان محول نمود. این شش تن عبارت بودند از: ۱- نظام

الدین (کاتب انشاء) ۲- تاج الدین ابوالقاسم ۳- امیر ضیاءالدین بیابانک ۴- شمس الدین کلابادی ۵- تاج الدین بن کریمالشرق نیشابوری ۶- شریف محمد نسوی. سلطان محمد با آنها شرط کرد که تصمیماتی را به اجرا بگذارند که به اتفاق آراء اتخاذ شده باشد (نسوی؛ ۱۳۷۰: ۴۸). گذشت زمان نشان داد که اداره امور به وسیله این شش تن نتایج بسیار تلخ و دردناکی را به وجود آورد، و با آنکه مردم هنوز ظلم و اجحاف نظام الملک محمد بن صالح را فراموش نکرده بودند ولی به قول نسوی "بر ایام ناصرالدین نظام الملک حسرت ها می خوردند، چه به هر حال رفتار یک شخص بهتر از رفتار شش تن بود" (همان، ۴۸). اینکه انگیزه سلطان محمد در ایجاد این تغییرات که به بهبود اوضاع کمکی نکرد (اصلاحی که کاملاً با سنن اداری آنان تناقض داشته است) چه بوده، با توجه به منبع موجود چندان روشن نیست. شاید این کار واکنشی باشد در مقابل عمل ترکان خاتون و در جهت تقلیل قدرت ترکان خاتون و امرای مقتدر سپاه، مقصود او هر چه بود به هدفش نرسید.

۴- شمس الدین شهاب الدین الب: اولین وزیر سلطان جلال الدین، شمس الدین شهاب الدین الب بود. در زمانی که جلال الدین از جانب پدر به حکومت برخی از نواحی شرقی گمارده شد، این شمس الدین نیز به عنوان وزیر او انتخاب شد. بعد از به سلطنت رسیدن جلال الدین، شمس الدین همچنان سمت وزارت وی را بر عهده داشت. در زمانی که سلطان جلال الدین در سند از مقابل سپاهیان مغول گریخت، شمس الدین به هند رفت و به نزد ناصر الدین قباچه (حکمران برخی از ولایت هند چون دندنه، اوچا، ساقون، لوهار) و چون مردی کاردان و لایق بود. قباچه به تصور اینکه سلطان جلال الدین مرده است، او را به عنوان وزیر خویش برگزید و اسرار حکومت خویش را با وی در میان گذاشت، وقتی که سلطان جلال الدین به هند آمد و از اینکه وزیر در خدمت قباچه است مطلع گردید، از او خواست که شمس الدین را تحویل دهد. قباچه چون اسرار دولت خود را با وزیر گفته بود او را کشت، این امر موجب کدورت بین خوارزمشاه و قباچه گردیده آتش جنگ را بر افروخت (همان، ۱۱۶-۱۱۷).

۵- شرف الملک فخر الدین علی جندی: وی در زمان سلطان محمد خوارزمشاه وزارت خطه جند را بر عهده داشت اما بر مردمان گان منطقه چندان ظلم روا داشت که گروهی

از مردم آن منطقه به درگاه سلطان آمده، خواهان رسیدگی به اوضاع گردیدند، سلطان از کردار وزیر چندان به خشم آمد که فرمان داد "فخرالدین را چون مرغ برسیخ کشیده و بر آتش گردانند" (خواندمیر؛ ۱۳۳۹: ۲۳۵). هنگامی که جاسوسان خبر را به گوش او رسانیدند، او خود را پنهان کرد و برای مدتی در خفا می زیست تا اینکه در زمان سلطان جلال الدین منکبرنی، وقتی او از سپاه مغول شکست خورد و به هند رفت، شرف الملک فرصت را مغتنم دانسته در هند به خدمت جلال الدین رسید (نسوی؛ ۱۳۷۰: ۱۳۵). چون در این زمان شمس الملک شهاب الدین الب وزیر جلال الدین به قتل رسیده بود و برای مسن وزارت هنوز کسی را انتخاب نکرده بود، سلطان شرف الملک را موقتاً در مسند وزارت نشانند، تا در فرصت مناسب کسی را که لایق این مقام باشد انتخاب نماید. شرف الملک تا زمان کشته شدنش این مقام را بر عهده داشت ولی سلطان هرگز منزلت یک وزیر را برای او قائل نبود و او را جزء شرف الملک خطاب نمی کرد (همان، ۱۳۷). نسوی در کتب سیرت جلال الدین به شرح مختصری از زندگانی او از زمان نیل به مقام وزارت تا زمان کشته شدنش در سال ۶۲۹هـ قمری پردازد. که از مجموع این مطالب چنین بر می آید که شرف الملک وزیری لایق و محبوب نبوده است. از جمله کارهای ناشایستی که نسوی به شرف الملک نسبت می دهد اینکه به سلطان جلال الدین خبر رسید، مغول فرد ناشناسی را همراه تجار اسماعیلی که از سمت بغداد می آمدند گسل داشته است، سلطان به شرف الملک نوشت که این فرد را دستگیر نماید. در این زمان قافله ای مرکب از هفتاد نفر از تجار اسماعیلی از راه رسید. شرف الملک بدون هیچ گونه تحقیق و یا ترس از عاقبت کار دستور داد همه را از دم تیغ بگذارند و اموال آنان را ضبط نمایند. (البته اموال را به دیگران بخشید و برای خود چیزی بر نداشت) بعد از آنکه فردی به رسالت از الموت رسیده و مطالبه دیه خون بازرگانان و رد اموال آنان را نمود، وی آن نماینده را هم کشت. بعد از این مدت شرف الملک نسبت به سلطان عاصی گردید، او اطرافیان سلطان را در بند کرده می خواست آنها را بکشد. سپس شروع به مکاتبه به ملوک اطراف نموده و در این نامه ها سلطان را مخدول ظالم نام نهاد. با همه این احوال چون سلطان جلال الدین به دست یافت، از خون او در گذشت و تنها به حبس کردن او قناعت کرد، اما چون او دست از توطئه، حتی در قلعه ای که در آن

محبوس بود بر نداشت، سلطان دستور قتل او را صادر نمود (نسوی؛ ۱۳۴۴: ۲۶۰-۲۶۱). برخی از خصایص شرف الملک را چنین ذکر کرده اند، اگر چه او در خواندن و نوشتن دو، سه خط فارسی بدون اشتباه عاجز بود، کف سلطان جلال الدین با وجود رنجشی که از وزیر داشت و با وجود اینکه او را زندانی کرده بود، هنوز به او امید داشت. "او را حبس نماییم تا از خاطر کار و تاتار فارغ کردن، آنگاه وزارت را به وی دهیم." شرف الملک زبان ترکی را به خوبی یاد داشت و با آن صحبت می کرد. بسیار کریم بود و مال پیش او ارزشی نداشت. در بذل و بخشش کمتر نظیر داشت و اگر در آخر کار دست او را از اموال دیوانی کوتاه نمی کردند، همه را صرف افزایش مقرری وصله می نمود علما و زهاد را بسیار مورد احترام قرار می داد و مقری آنها را افزایش داده بود، بسیار رقیق القلب بود و به هنگام تلاوت قرآن فراوان می گریست. اگر چه شرف الملک وزیر در حق نسوی بدی های فراوان نموده بود، اما بعد از کشته شدن او نسوی اینگونه وزیر را می ستاید "با هلاک او جهان کرم و مردمی زیر و زبر گشت" (همان، ۲۶۲-۲۶۴).

نتیجه گیری:

شغل وزارت در دوره خوارزمشاهیان موروثی نبود، بلکه لیاقت و شایستگی شرط اساسی رسیدن به این مقام مهم، به شمار می آمد. اما در دوره هایی هم این شغل به صورت موروثی در می آمد. در این دوره دارا بودن وزیر مختص پادشاه نبود، بلکه شاهزادگانی هم که به عنوان حاکم در نواحی مختلف حکومت می کردند، دارای وزیر بودند. همچنین می توان گفت در دوره خوارزمشاهیان، امرای سپاهی و درباریان در انتخاب وزیر نقش اساسی داشتند، چنانچه ترکان خاتون - از با نفوذترین شخصیت های درباری خوارزمشاهیان - در انتخاب محمد بن صالح تأثیر بسزایی داشت.

لذا حتی بعد از بر کنار شدن محمد بن صالح، او را به وزارت خود گماشت. این امر موجب شد که سلطان محمد شغل وزارت را به گروهی متشکل از شش تن از درباریان محول نماید، که نتایج مثبتی برای حکومت خوارزمشاهیان در بر نداشت، چون این اصلاحات با سنن اداری آن زمان مطابقت نداشت. شغل وزارت همواره ناپایدار بوده، چون

یک وزیر همواره باید رضایت سلطان و درباریان را جلب می‌کرد. چنان که ممکن بود، وزیر مورد دشمنی درباریان یا گروهی خارج از دربار قرار گیرد. دخالت سلطان در امور وزیر، گاهی به جدال بین سلطان و وزیر می‌انجامید، که جنگ قدرت، در دربار را به همراه داشت. نکته قابل ملاحظه این که بیشتر وزرای این دوره، عادل یا غیر عادل در اواخر وزارت دچار مؤاخذه سلطان شدند.



منابع:

- ابن اثیر، ۱۳۷۵، محمد بن عبد الکریم، الکامل فی التاریخ، بیروت.
- اشپولر، برتولد، ۱۳۳۷، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میر آفتاب، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- ابن طقطقی، محمد بن علی ابن طباطبا، ۱۳۶۰، تاریخ الفخری، ترجمه وحید گلپایگانی، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- اقبال، عباس، ۱۳۷۶، تاریخ مغول، تهران، نشر نامک.
- بارتولد، ۱۳۷۳، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- بیانی، شیرین، ۱۳۵۳، ایران در برخورد با مغول، تهران، طهوری.
- تویسرکانی، قاسم، ۱۳۳۸، نامه های رشیدالدین وطواط، تهران، دانشگاه تهران.
- جوینی، بهاءالدین محمد، ۱۳۲۹، تاریخ جهانگشای جوینی، جلد دوم، لیدن.
- خواندمیر، ۱۳۳۹، تاریخ حبیب السیر فی اخبار بشر، تهران، امیرکبیر.
- دبیرسیاقی، محمد، ۱۳۴۶، سلطان جلال الدین خوارزمشاه، تهران، انتشارات ابن سینا.
- غزالی، محمد، ۱۳۵۱، نصیحه الملوک، تهران، انجمن آثار ملی ایران.
- قفس اوغلی، ابراهیم، ۱۳۷۶، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه داوود اصفهانیان، تهران، نشر گستره.
- گروسه، رنه، ۱۳۶۸، امپراطوری صحرائوردان، ترجمه عبدالحسین مکیده، تهران، انتشارات علمی.
- میرخواند، ۱۳۱۷، دستورالوزرا، تهران، اقبال.
- میرخواند، ۱۳۷۳، روضه الصفا، تهران، خیام.
- مستوفی قزوینی، ۱۳۳۹، حمدالله، تاریخ گزیده، تهران، امیرکبیر.
- موید بغدادی، بهاءالدین محمد، ۱۳۷۵، التوسل الی الترسل، شرکت سهامی چاپ.
- منشی کرمانی، ناصر الدین، ۱۳۶۴، نسائم الاسحار من لطائم الاخبار، تهران، اطلاعات.
- نسوی، شهاب الدین محمد، ۱۳۴۴، سیرت جلال الدین منکبرنی، تهران، نشر کتاب.
- نظام الملک، حسن بن علی بن اسحاق طوسی، ۱۳۶۹، سیاست نامه، تهران، اساطیر.

نسوی، شهاب‌الدین محمد، ۱۳۷۰، نفثه‌المصدر، تهران، نشر ویراستار.
نصیر‌الدین طوسی، ابوجعفر، ۱۳۳۴، اخلاق‌ناصری، تهران، دانشگاه تهران.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی